سیمون دوبوار و روی پنهان ماجرا

میسکی اوغلو، احمد

قاسمی، ابراهیم

سیمون دوبوار (1908-1986)، منشی، همکار و همدم «ژان پل سارتر»، نویسنده پرآوازه فرانسوی و خالق آثاری چون: «خاطرات یک زن جوان»، «زن -جنس دوم»، «میهمان» و «پیری» است. وی از جمله نویسندگانی است که با مهارتی فراوان، جنبه‏های روانشناسانه زنان را در داستان‏هایش بررسی کرده است.

زندگی وی همانند برخی از روشنفکران و نویسندگان مشهور، خالی از جنبه‏های ناگفته و منفی نیست، جنبه‏ای که در کشور ما کمتر شناسانده شده است.

آنچه تحت عنوان «سیمون دوبوار و روی پنهان ماجرا» می‏خوانید، بررسی و نوشته‏ای است از «احمد میسکی اوغلو» نویسنده ترک، که توسط ابراهیم قاسمی به فارسی ترجمه شده است.

«سیمون دوبوار و روی پنهان ماجرا»

درباره ترجمه و انتشار نامه‏های «سیمون دوبوار»(1)- یکی از نام‏آوران دوره‏ای از تاریخ فرانسه- به «ژان پل سارتر»، قبلاً دو مورد مطلب نوشته‏ام. (2)

بعدها، ترجمه نامه‏های او به «نلسون آلگرن»- نویسنده آمریکایی- هم منتشر شد. (3) اینکه در این نامه‏ها نیز با «محبتی بی‏پایان» روبرو هستیم، هیچ قابل انکار نیست. اما این را هم ناگفته نباید گذاشت که در حیات اجتماعی، جهان ادبیات، درگیری‏های سیاسی و خلاصه در هر آنچه از این «ابناء شیرخشک خورده آدم(4)» صادر می‏شود، پس پرده‏ای هم هست که آن نیز غیرقابل انکار است.

من در این نوشته، می‏خواهم موضوع نگاه به پس پرده دیدنی‏های ظاهری را تجربه کنم. برای همین از کسانی که با نقطه نظرات نگارنده احساس غربت و بیگانگی می‏کنند، تقاضای بخشش دارم، این فقط یک تجربه است، پشت پرده ظواهر چه می‏توان دید؟

فرانسه در سال 1939 گرفتار تهاجم نظامی نازی‏ها شد. سربازان ارتش آلمان وارد پاریس شدند. در طول جنگ جهانی دوم و تا پایان آن در سال 1945، فرانسه متحمل تلخی‏ها و مرارت‏های بسیاری گردید و در معرکه آن حوادث، نبردها، شکست‏ها و حقارت‏های بسیار، حدود 535 هزار نفر از اتباع خود را از دست داد. بعد از پایان جنگ هم، بدبختی، فقر، رنج و گرسنگی، گریبان این کشور را گرفت؛ همچنانکه گریبان سایر کشورهای درگیر جنگ را گرفته بود. در پایان جنگ، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق به پیروزی دست یافتند و به عنوان دو قطب قدرت در جهان مطرح شدند.

«سیمون دوبوار» که در این ایام (سال 1947)، سی و نه سال دارد، در آمریکا با «نلسون آلگرن» (4) آشنا می‏شود. این آشنایی- همچنانکه از متن نامه‏های «سیمون دوبوار» استنباط می‏شود- آن دو را به طرز عجیبی پایبند و وابسته هم می‏کند. به ظاهر که نگاه کنیم، به اصطلاح با «یک عشق صاعقه‏وار» مواجهیم.

آن دو امکان با هم بودن را نیافته و در نتیجه نمی‏توانند به خوبی همدیگر را بشناسند. «سیمون دوبوار» اینگونه آمریکا را ترک گفته و به فرانسه برمی‏گردد.

از این به بعد است که نامه نگاری‏های پرشور بین آن دو آغاز می‏شود. «نلسون آلگرن» در این نامه‏ها، چه نوشته و از چه چیزهایی سخن به میان آورده، نمی‏دانیم. ما این «عشق بی‏پایان» را فقط از طریق نامه‏های «دوبوار» می‏فهمیم. اما اینک من نه از عشق و محبت، بلکه می‏خواهم از پشت پرده دیدنی‏های ظاهری سخن به میان آورم.

در جایی از نامه‏ای که به تاریخ اکتبر 1947 خطاب به «نلسون آلگرن» نوشته، چنین می‏خوانیم:

«اگر نورا (نام موءسسه‏ای که به منظور کمک به آسیب‏دیدگان از جنگ تشکیل شده بود) را به تنهایی اداره می‏کنی، برای مادرم هم- در صورتی که برایت مشکلی نباشد- کمی برنج، گرد شیر، کره و کنسرو گوشت بفرست. من برای او کمی پول پیدا می‏کنم اما چون خودش هیچ پولی ندارد خیلی وقت‏ها چیز زیادی برای خوردن پیدا نمی‏کند. آدرسش: کوچه پانزدهم- بلومه- پاریس. پیشاپیش متشکرم.»

درخواست او بدون کمترین تأخیری برآورده می‏شود. در نامه بعدی‏اش به تاریخ ششم دسامبر 1947 چنین می‏نویسد: «یک ساعت بعد از دریافت نامه‏ات، مادرم تلفن کرد، هدیه‏هایت تازه به دستش رسیده بود. می‏گفت خیلی چیزها برایش فرستاده‏ای. از خوشحالی درست مثل بچه‏ها ذوق‏زده شده بود. یکبار دیگر متشکرم، عشقم! می‏توانم تصور کنم که وسایل را با چه دقتی خریده، بسته‏بندی کرده و فرستاده‏ای؛ زحمت زیادی بهت دادم، در مقابل آن زحمت‏ها، پاسخ و هدیه من هم عشق است، عشق!»

می‏توان در پشت این قضیه، وجود و حضور یک داستان تراژیک را حس کرد. آیا نامه دیگری که در آن، سلام‏های گرم «ژان پل سارتر» را هم به «نلسون آلگرن» ابلاغ می‏کند، ابعاد این تراژدی را روشنتر و آشکارتر نمی‏کند؟ به عنوان مثال در جایی چنین می‏نویسد:

«سارتر به خاطر پول تشکر می‏کند.» و کمی بعد اضافه می‏کند:«او خواست، تشکر همراه با منت پذیری‏اش را به تو ابلاغ کنم.»

آری آنچه در فراسوی ظاهر به چشم می‏آید، چیزی کاملاً متفاوت است؛ یک «فاجعه» است، یک فاجعه تلخ» ؛ یک حادثه رقت بار و غم انگیز! یک تراژدی است.

بگذارید نگاه به پشت پرده ظاهری را ادامه دهیم. این بار می‏بینم «دوبوار» در حال انتقال اطلاعاتی است به آمریکا و علیه فرانسه:«این روزها در فرانسه همه چیز بد است.» و بعد از یکسری توضیحات با گفتن اینکه:«نمی‏خواهم از نقشه مارشال دفاع کنم، اما بدون این نقشه هم فرانسه نمی‏تواند سر پا بایستد.» به مثابه یک خبرچی و گزارشگر، وضعیت فرانسه را از دور به آمریکا گزارش می‏کند. به دنبال آن در جای دیگری از نامه‏اش می‏نویسد:

«در فرانسه هر روز که می‏گذرد وضعیت بدتر و بدتر می‏شود. معدنچی‏ها ظاهراً قصد دارند دست از کار بکشند، از بسیاری جهات حق هم دارند.حکومت هم مقاومت می‏کند. بسیاری از انسان‏ها (به ویژه کارگران) در درگیری‏های دهشتناک زخمی شده یا جان می‏بازند. همه چیز هم دردآور و تاسف بار است و هم احمقانه!» به دلیل عدم روءیت و مطالعه نامه‏های «نلسون آلگرن»، از فهم و درک بسیاری چیزهای دیگر که فهمیدن آن برایمان ضرورت دارد، باز می‏مانیم. من با مطالعه جلد اول «نامه‏های سیمون دوبوار به ژان پل سارتر»، بیشتر از پیش به اهمیت و ضرورت دستیابی به نامه‏های «آلگرن» پی بردم. اگر جلد اول را ترجمه می‏کنند، جلد دوم را هم ترجمه کنند. چرا نامه‏های «نلسون آلگرن» ترجمه نمی‏شود؟ چرا یک بنگاه انتشاراتی عهده‏دار این کار نمی‏شود؟

هدیه‏های ارسالی «آلگرن»، «دوبوار» را مثل بچه‏های خردسال ذوق‏زده و خوشحال می‏کند. او با اعتماد به دوست داشتن و دوست داشته شدنش، از اظهار یک سری درخواست‏ها، امتناعی ندارد، به طور مثال در یکی از نامه‏هایش چنین می‏نویسد:«به زودی می‏خواهیم مجله‏ای دربیاوریم، نویسنده‏ها حاضرند. تنها کمبودمان، پول است. پنج هزار دلار داری به ما بدهی؟ می‏تواند بیشتر از این هم باشد. این فقط برای شروع است.»(5) او هیچ فرصتی را برای تکرار درخواست‏هایش، از دست نمی‏دهد:

«آدم دوست داشتنی! امسال هم برای مادرم چیزی خواهی فرستاد؟ لطفاً چیزهایی مثل پشم و سوزن نفرست، در پاریس از این چیزها خیلی زیاد است.» (6)

با مطالعه نامه‏ها می‏توانیم چنین تعبیر کنیم که «سیمون دوبوار» حقیقتاً «نلسون آلگرن» را دوست می‏داشته و محبت او، مهر و محبتی بی‏پایان بوده، اما از طرفی هم نمی‏توانیم از این فکر که دم زدن او از عشق، محبت و دوستی، با گوشه چشمی به تحقق سایر منافعش صورت می‏گرفته، صرف‏نظر کنیم: «همچنان مثل گذشته آدم بزرگی هستی، ممکن است لطف کرده برایم یک شیشه از جوهری که منحصراً در پارکر 51 استفاده می‏شود، بفرستی؟» (7)

با دیدن چنین تقاضای حقیرانه ازطرفی و مواجه‏شدن با دم‏زدن‏های مداوم او از عشق و دوستی ازسویی دیگر، از خود می‏پرسیم: آیا این است ماهیت نامه‏های نوشته شده به «آلگرن»؟

«فرستادن چنین بسته‏ای برای مادرم، چقدر خوب بود. آنچنان خوشحال شده‏بود که از من پرسید: این آلگرن،ها واقعا چه جور آدم‏هایی هستند؟ من هم گفتم: آن‏ها آدم‏های خیلی بزرگی هستند، حتما تشکرت را بهشان ابلاغ خواهم کرد، همانطور که می‏بینی، الان مشغول همین کار هستم.تشکر! آدم دوست‏داشتنی، تشکر فراوان!»(8)

این همه تعریف و ستایش از «آلگرن» و «آلگرن»ها برای چه؟ در آن سال‏ها، خیلی‏ها درفرانسه، گرفتار فقر و تنگدستی شده‏بودند. آیا پای منافع شخصی درمیان نیست؟ آیا برای این نیست که پولها و هدایای بیشتری ارسال شود؟ شاید دلش به این خوش است که او هم درمقابل «عشق»اش را خواهدداد؟! آیا همه این ماجراها یک بده بستان سرگرم‏کننده نیست؟ آیا نمی‏توانیم چنین پرسش‏هایی از خود بکنیم؟

بی‏گمان این داد وستد، دربستر یک نوع رابطه منظم و بسیار عالی صورت می‏گیرد.

بعداز فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی، بسیاری از مردم روسیه تا مرز گرسنگی پیش رفته و چه بسیار «ناتاشا» ها که راه فروش عشق دربرابر پول و نان را انتخاب کردند. افکار عمومی ترکیه و بلکه تمام کشورهای دارا در آن زمان، چنین داد و ستدها را بسیار پست و رذیلانه به حساب می‏آوردند.

بهتر است «سیمون دوبوار» را این چنین مورد اتهام قرارندهیم. او انسانی بود والامقام و ارجمند. روابط او هم بی‏شک، روابطی فراتر از روابط معمولی بود. اما آحاد ملتی که به تنگدستی و فلاکت گرفتار آمده، خواهی نخواهی درمقابل مردم توانمند، محکوم به اظهار برخی حقارت‏ها و خود کوچک کردن‏ها نیز هست. و فاجعه چیزی غیر از این نیست.

نویسندگان، هنرمندان و اطرافیان «سیمون دوبوار» که به واسطه ایده و آرمان مشترکشان، به قول خود «سیمون»، خانواده و عائله اصلی او به حساب می‏آمدند، وقتی با انبوه هدایای «نلسون» مواجه می‏شوند، چنان غرق شادی و سرور می‏گردند که با نگاه امروزی خنده‏دار و مضحک به نظر می‏رسد. زنده‏یاد «صباح‏الدین ایوب‏اوغلو» آنجا که درباره موضوع نویسندگی درفرانسه و «مولیر» بحث می‏کند، می‏نویسد: «کمدی‏ها، تراژدی‏های حقیقی‏اند؛ ما به جنبه‏های دردناک زندگی انسان می‏خندیم.»

درست است. از خود بی‏خود گشتن و ذوق‏زده شدن مفرط در مقابل ارمغانی‏هایی که درمیان ابراز محبت‏های خیلی گرم می‏رسید غیر از یک تراژدی حقیقی چه می‏تواند بود؟ به عنوان مثال، «ژان پل سارتر»، پس از خوگرفتن با انبوه سیگارهای آمریکایی، به «سیمون دوبوار» می‏گوید:«من دیگر سیگارهای فرانسوی را ول کردم!» «سیمون» این موضوع را درنامه‏اش چنین مطرح می‏کند:

«بیشتر از همه، سارتر تشکر می‏کند. با دیدن سیگارها، مثل بچه‏ها ذوق زده شد، دیگر نمی‏تواند سیگار فرانسوی دود کند. دیروز دوبسته از سیگارهای ارسالی‏ات را کشید؛ ازخودش خجالت می‏کشید. اما ممنون تو هم بود. می‏خواست شخصا با تو مکاتبه کند اما نمی‏توانست انگلیسی بنویسد.(«9)

آری این ابراز احساسات پرشور خانواده حقیقی «سیمون دوبوار» - یعنی نویسندگان و هنرمندان- دربرابر کمک‏ها و هدایایی ارسالی از ایالات متحده آمریکا، آنسوی واقعیت ظاهری را به شکلی واضح و روشن به ما نشان می‏دهد. درجنگ و سال‏های پس از آن، تراژدی بزرگی به وقوع پیوسته‏بود. این است آن وضعیت و تصویری که نامه‏ها به طور غیرمستقیم آن رابازتاب می‏دهند، حالا می‏خواهد نام آن را تراژدی بگذاریم یا کمدی. آیا فکر می‏کنید دراین تحلیل، نسبت به «ژان پل سارتر» کسی که «سیمون دوبوار» درتمام عمرش او را دوست داشته، مورد احترامش بوده و نزد وی جایگاه ویژه‏ای داشته‏است- ظلمی مرتکب شدیم؟

کسی که می‏گوید: «ازقربانیان، زمانی که به جلادانشان احترام می‏گذارند، متنفرم!» (10) دربرابر حوادث و وقایع مختلف، ثبات قدم نشان می‏دهد و درقرن بیستم، به عنوان سمبل روشنفکری متعهد مطرح است، چگونه گرفتار چنین تناقضی می‏شود؟

چنین استنباط می‏شود که ابراز احساسات محبت‏آمیز «سیمون دوبوار» که بی‏وقفه به «نلسون آلگرن» انتقال می‏یابد، درهربار نوشتن او، به مرحله اشباع و سیری نزدیک می‏گردد. به همین جهت است که درنامه‏های بعدی، رفتار ملایم‏تر و حاکی از بی‏میلی را ترجیح می‏دهد. چنین وضعی، وجود توأمان تراژدی و کمدی را در این قضیه روشنتر می‏کند.

سیمون دوبوار، نویسندگان و هنرمندانی را نیز به عائله خود به حساب می‏آورد، درمکاتباتش، شاهد خود ساخته و شعور و احساساتش را با آنها قسمت می‏کند. بدین ترتیب، ایشان دل را به نوعی شریک این کمدی- تراژدی می‏سازد. به ویژه «ژان پل سارتر» که بی‏هیچ مخفی‏کاری، درجریان ماجرای دوستی و نامه‏نگاری‏های «سیمون» و «آلگرن» قراردارد و از آن آگاه است.

دراین حال، اگر هم فکرکنیم که نسبت به «سارتر» کمی ظلم کرده‏ایم، حداقل نمی‏توانیم وجود یک تناقض را در رفتار و اندیشه او انکار کنیم.

بیش از این، نگاه به پشت پرده ظاهر این ماجرا را ضروری نمی‏دانم.

پی‏نوشت‏ها:

این مقاله ترجمه نوشته انتقادی«احمد میسکی‏اوغلو» منتقد ترکیه‏ای- است که درباره کتاب تازه‏ای تحت عنوان «نامه‏های محبت» (نامه‏های سیمون دوبوار به نلسون آلگرن» درترکیه به چاپ رسانده‏است. منبع

Turk Dili Dergisi- Yil61- sayi19- Temmuz- Agustos2002- Ankara

ماهنامه «زبان ترکی» سال شانزدهم، شماره 91، ژوئیه- اوت 2002، آنکارا

1-نامه‏های سیمون دوبوار به ژان پل سارتر، ترجمه زینب بایرام اوغلو، دوشون، استانبول، 1996

2- عشق بی‏پایان، مجله «زبان ترکی»، مارس- آوریل 1998 و «عشق بی‏پایان»، همان، مه-ژوئن1998، شماره‏های 65و 66

3- نامه‏های محبت، سیمون دوبوار، مترجمان ترک: تولای اولر- پینار اوزتامور،گنداش، استانبول، سپتامبر2001.

4- Nelson Algran

5- نامه‏های محبت، ص 268.

6- همان، ص291.

7-همان، ص259.

8- همان، ص301.

9- همان، ص359.

10- تاریخ اندیشه، افشار تموچین، انتشارات اینسانجیل، استانبول، اکتبر1997.